پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۳، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۳
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 2322-3472 * شاپا الکترونیک: 2717-3402
https://doi.org/10.22067/irlip.2024.86593.1493
مقالهٔ پژوهشی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۷

تبارشناسی تحلیلی رئالیسم نئوکلاسیک: از سیاست‌خارجی تا سیاست بین‌الملل

امیررُهام شجاعی[1]

چکیده

نظریه‌های روابط بین‌الملل را از منظر موضوع تبیین، در یک نگاه کلان، می‌توان به نظریه‌های سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل تقسیم‌بندی نمود. هرچند که یک ارتباط تنگاتنگ میان نظریات سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل وجود دارد و این دو از هم جدا نیستند، با این حال، نمی‌توان این دو را یکی انگاشت. نظریه‌های سیاست‌خارجی به دنبال واکاوی، تبیین و پیش‌بینی رفتارخارجی دولت‌ها و عوامل گوناگون تأثیرگذار بر آن هستند، درحالی که نظریه‌های سیاست بین‌الملل، به دنبال تبیین چیستی، چگونگی و اثرات پیامدهای تعاملات میان دولت‌ها در محیطی به نام نظام بین‌الملل می‌باشند. یکی از جدیدترین نظریه‌های رئالیستی سیاست‌خارجی، تئوری رئالیسم‌نئوکلاسیک می‌باشد. این تئوری با بهره‌گیری ترکیبی از نگاه کلان رئالیسم‌ساختاری و نگاه خرد رئالیسم کلاسیک؛ سیاست‌خارجی را محصول افعال مبتنی بر مفهوم ترجمه‌شده‌ی الزامات ساختاری، به‌وسیله‌ی دولت‌ها و سایر عوامل داخلی، در نظر می‌گیرد. تأکید بر محدودیت‌های سیستمی در کنار انتخاب‌گرهای غیرسیستمی؛ باعث افزایش قدرت تبیینی این تئوری شده‌است. برخی متفکرین(معروف به نسل سوم رئالیسم‌نئوکلاسیک)، به‌دنبال بازنویسی و پیش‌برد این تئوری، به‌عنوان یک نظریه سیاست بین‌الملل بوده‌اند. در این مقاله با شرح آرا متفکران اصلی رئالیسم‌نئوکلاسیک و با روش تبیینی-تحلیلی، به این پرسش پاسخ داده‌خواهد شد که: رئالیسم‌نئوکلاسیک از ابتدای ظهور آن به‌عنوان یک نظریه مکمل واقع‌گرایی‌ساختاری، تا سالیان اخیر که به‌عنوان یک نظریه جدید سیاست بین‌الملل، بازساختاربندی شده‌است؛ چه تغییرات و دگرگونی‌هایی را پشت سر نهاده؟ فرضیه اصلی نیز این است که رئالیسم‌نئوکلاسیک به‌مرور زمان به‌سوی تحلیل التقاطی و چندسطحی و میان‌رشته‌ای حرکت کرده و از هسته سخت رئالیستی فاصله گرفته‌است. روش پژوهش نیز تحلیلی-تبیینی؛ با یک رویکرد نظری است.

واژگان کلیدی: رئالیسم‌نئوکلاسیک، نظریه جدید، سیاست بین‌الملل، سیاست‌خارجی، روابط بین‌الملل

۱- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
Amir6776roham@gmail.com ORCID: 0009-0001-8788-2522

Analytical Genealogy of Neoclassical realism: from Foreign Policy to International Politics

Amirroham Shojaie[1]

Abstract

The theories of international relations can be divided into theories of foreign policy and international politics from the point of view of explanation. Although there is a close relationship between the theories of foreign policy and international politics and these two are not separate, however, these two cannot be considered the same. Foreign policy theories seek to analyze, explain and predict the foreign behavior of governments and various factors influencing it, while international politics theories seek to explain what, how and the effects of interactions between governments in an environment called the international system. One of the most recent realist theories of foreign policy is the theory of neoclassical realism. This theory uses a combination of structural realism's macro view and classical realism's micro view. It considers foreign policy as the product of actions based on the translated concept of structural imperatives by governments and other domestic actors. Emphasis on systemic limitations alongside non-systemic selectors; It has increased the explanatory power of this theory. Some thinkers (known as the third generation of neoclassical realism) have sought to rewrite and advance this theory as a theory of international politics. In this article, by describing the opinions of the main thinkers of neoclassical realism and with an explanatory-analytical method, this question will be answered: neoclassical realism from the beginning of its appearance as a complementary theory to structural realism, until recent years, when it has been restructured as a new theory of international politics; What changes and transformations has it gone through? The main hypothesis is that over time, neoclassical realism has moved towards eclectic, multi-level and interdisciplinary analysis and has moved away from the realist hard core. The research method is analytical-explanatory; with a theoretical approach.

Keywords: Neoclassical realism, New theory, International politics, Foreign policy, International relations

1- PhD student of International Relations, Faculty of Literature and Humanities, Department of Political Science, Guilan University, Rasht, Iran.

مقدمه

روابط بین‌الملل یک دنیای پیچیده و گسترده متشکل از داده‌های بی‌شمار است. بدون شک، تئوری؛ ابزار اصلی تحلیل روابط بین‌الملل می‌باشد. نظریه، در روابط بین‌الملل، به‌سان یک منجی عمل می‌کند. یک منجی که سوبژه انسانی را از آشفتگی‌ها و بی‌قراری‌های ناشی از رویارویی با اطلاعات بی‌شمار بین‌المللی، رهانیده و با برجسته‌سازی اصول و متغیرهایی مشخص، بستر تفکر نظام‌مند را فراهم می‌سازد. نظریه‌های روابط بین‌الملل، از همان ابتدای امر که به‌دنبال توضیح کلان سیستم(نظام) بین‌المللی بودند؛ خواه ناخواه، در تحلیل خود، یک نقش پررنگ، برای افعال بازیگران دولتی، که در قالب سیاست‌خارجی متجلی می‌شود، قائل بودند. درهمین راستا می‌توان گفت که، سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نبوده و نخواهند بود. درهم‌تنیدگی سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل به گونه‌ای است که تصور یکی بدون دیگری ممکن نیست. رئالیست‌های کلاسیک که بر قدرت‌محوری روابط میان کشورها و ماهیت شرور و قدرت‌طلب انسان تأکید داشتند، سیاست بین‌الملل را تلاش بی‌وقفه برای کسب قدرت قلمداد می‌کردند. مورگنتا به‌عنوان بنیان‌گذار رئالیسم کلاسیک، تلاش نمود تا مرکزیت قدرت در سیاست بین‌الملل را بدون تقلیل آن به خشونت؛ تشریح کند. مورگنتا در رئالیسم کلاسیک، ریشه‌های جنگ و منازعات بین‌المللی را در ذات ناقص و خشونت‌طلب انسان جستجو می‌کند، نقطه شروع تحلیل سیاست بین‌الملل را دولت‌ها و سیاست‌داخلی در نظر می‌گیرد و آن‌ها را به دو دسته‌ی تجدیدنظرطلب و حافظ وضع موجود تقسیم‌بندی می‌کند و در مجموع باید گفت که یک نگاه "از پایین به بالا"، نسبت به سیاست بین‌الملل؛دارد. هژمونی فکری مورگنتا با انتشار کتاب نظریه سیاست بین‌الملل کنت والتز(۱۹۷۹) و بیان نظریه نئورئالیسم یا رئالیسم‌ساختاری، از بین می‌رود. والتز با بیان اینکه نمی‌توان به‌صورت تجربی بر فرضیه مورگنتا مبنی بر ذات ثابت و شرور انسان صحه گذاشت؛ تلاش می‌کند تا از درگیر ساختن خود با مفاهیم انسان‌محور، اجتناب بورزد. نئورئالیسم با اتخاذ یک رویکرد "از بالا به پایین"، عاملیت را در تبیین سیاست بین‌الملل، نه در تجلیات افعال انسان قدرت‌طلب در هیبت دولت؛ بلکه در ساختار نظام بین‌الملل و چگونگی توزیع قدرت و توانمندی‌ها در آن، جستجو می‌کند. والتز معتقد است که ساختار، رفتار واحدهای درون آن را تعیین می‌کند؛ در نتیجه، تنها تغییرات ساختاری می‌توانند بر نتایج بین‌المللی در سیاست‌جهانی تأثیر بگذارند. نظریه والتز تحت‌تأثیر نظام دوقطبی حاکم بر جنگ سرد ساخته و پرداخته شده‌بود، با اتمام جنگ سرد و فروپاشی اتحادجماهیر شوروی و ناتوانی نئورئالیست‌ها از تبیین و تشریح آن، بار دیگر نقش عوامل غیرمادی و خرد، در تبیین پدیده‌های سیاست بین‌الملل؛ در قالب نظریه‌هایی مانند

سازه‌انگاری، برجسته شد. سازه‌انگاران با اعتقاد به برساختگی محیط اجتماعی در اثر تعاملات کارگزاران؛ و عاملیت معنا، انگاره‌ها و هویت‌ها در افعال انسانی، حرکت از ساختار به کارگزار و کارگزار به ساختار را که پیش از این در نئورئالیسم و رئالیسم کلاسیک متجلی شده‌بود؛ در قالب قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار در بستر انگاره‌ها، بازتعریف نمودند. سازه‌انگارانی مانند ونت، با نقد مادی‌گرایی حاکم بر رئالیسم‌ساختاری والتز، یک رویکرد هستی‌شناسانه معناگرا را، در تبیین سیاست بین‌الملل، برگزیدند. ونت با تأکید بر اینکه در کنار توزیع توانمندی‌های مادی باید به توزیع انگاره‌ها و فرهنگ غالب بر افعال متقابل کارگزاران دولتی نیز توجه نمود، عاملیت را از ساختار مادی(نئورئالیسم) و انسان شرور مفروض پنداشته‌شده(مورگنتا)، به هویت‌ها و برداشت‌های کنشگران از یکدیگر؛ منتقل نمود. در برابر جذابیت‌های روز افزونی که ایده‌های سازه‌انگارانه به‌دنبال داشت، عده‌ای از رئالیست‌ها، سعی داشتند تا به‌وسیله بازمفصل‌بندی نظریات رئالیستی و با جذب عوامل جدید، یک تئوری رئالیستی جدید و کاربردی را؛ برای فهم روابط بین‌الملل، عرضه کنند. رئالیسم‌نئوکلاسیک را باید جدیدترین و گسترده‌ترین تلاش نظری واقع‌گرایانه در رشته روابط بین‌الملل در نظر گرفت. رئالیسم‌نوکلاسیک، طیف گسترده‌ای از متفکرین را با برداشت‌های خاص خود از این الگوواره، شامل می‌شود. اما در یک تقسیم‌بندی کلی؛ عمده تلاش‌های صورت گرفته در این چارچوب را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی نمود. نسل اول، نسل دوم و نسل سوم نظریات واقع‌گرایی نئوکلاسیک. متاسفانه در ایران، رئالیسم‌نئوکلاسیک، اغلب به‌عنوان یک نظریه صرف سیاست‌خارجی شناخته شده و به گستره‌ی وسیع این تئوری که مباحث جدید و کلانی را در سیاست بین‌الملل در برمی‌گیرد، توجه درخوری نشده‌است. بر همین اساس در این مقاله، با شرح کلی نظریات هر یک از نسل‌های گفته‌شده، به‌دنبال پاسخ به این پرسش می‌باشیم که : رئالیسم‌نئوکلاسیک از ابتدای ظهور و بیان آن به‌عنوان یک نظریه مکمل واقع‌گرایی‌ساختاری، تا سالیان اخیر که به‌عنوان یک نظریه جدید سیاست بین‌الملل، بازساختاربندی شده‌است؛ چه تغییرات و دگرگونی‌هایی را، در چه ابعادی، پشت سر نهاده و چشم‌انداز پیش‌روی آن چگونه خواهد بود؟ در حقیقت بحث و هدف اصلی مقاله که به صورت تبیینی-تحلیلی صورت گرفته این است که پیشرفت‌های صورت گرفته در بستر رئالیسم‌نئوکلاسیک را تبیین کند و همچنین چشم‌انداز پیش‌روی آن را شرح دهد. یافته‌های مقاله نیز بیانگر میان‌رشته‌ای تر شدن و التقاطی‌تر شدن این تئوری به‌ویژه در نسل سوم آن می‌باشند. روش انجام این پژوهش نیز مبتنی بر تحلیل آثار و آراء متفکران رئالیسم‌نئوکلاسیک از یک‌سو و از سوی دیگر، مبتنی بر تبیین سیر تحول و چشم‌انداز این زمینه‌ی فکری می‌باشد.

پیشینه پژوهش

با وجود آنکه رئالیسم‌نئوکلاسیک، یکی از زمینه‌های پیشرو و به‌روز مطالعات روابط بین‌الملل است و آثـار خارجی زیادی همه ساله در این حوزه منتشر می‌شود که به بسیاری از مهم‌ترین آن‌ها در مـتن اصـلی مقالـه پرداخته شده‌است، با این حال، تعداد آثار فارسی بسیار کمی در ایران در این حوزه وجود دارد که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

سلیمی و ابراهیمی(۱۳۹۴/۲۰۱۵)، در مقاله‌ای با عنوان "مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریـه واقـع‌گرایـی نئوکلاسیک"، با بهره‌گیری از نظرات متفکران اولیـه ایـن مکتـب، بـه تبیـین کلیـات زمینـه‌ی نئوکلاسـیکی رئالیسم در روابط بین‌الملل پرداخته و وجه تمایز این نحله را از سایر نحله‌های رئالیستی، خصوصاً در رابطه با تبیین سیاست‌خارجی، برشمرده‌اند.

حـق‌شـناس(۱۳۹۲/۲۰۱۳)،در مقالـه‌ای بـا عنـوان "واقـع‌گرایـی نوکلاسـیک: از سیاسـت بـین‌الملـل تـا سیاست‌خارجی"، به بررسی ظرفیت‌های رئالیسم نئوکلاسیک، در تبیین سیاست‌خارجی کشورها پرداخته و در این مقاله بر این امر تأکید شده که رئالیسم‌نئوکلاسیک موجب بازیابی و پایش بستر رئالیسـم در روابـط بین‌الملل شده است. در این مقاله در اصل مفاهیم کلی رئالیسم‌نئوکلاسیک مانند مفهوم موازنه منـافع شـولر بیان شده و برخی مثال‌های عینی در راستای تأیید کاربردی بودن رئالیسم‌نئوکلایسک شرح داده شده است. در سایر مقالات مربوط به رئالیسم‌نئوکلاسیک، عموماً از این نظریه، برای تبیـین سیاسـت‌خـارجی کشـورها استفاده کاربردی شده است. با این حال، معدود آثار تئوریک نیز وجود دارنـد کـه بـه ایـن نظریـه و بسـتر، اشاراتی داشته‌اند؛ از جمله: شجاعی و سیمبر(۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنـوان "واکـاوی و نقـد نظریـه رئالیسـم دولت‌محور فرید زکریا"، با تشریح نظریه رئالیسم دولـت‌محـور فریـد زکریـا، آن را یـک نسـخه نـاقص و گزینشی از رئالیسم نئوکلاسیک توصیف کرده‌اند.

همان‌طور که قابل مشاهده است، آثار فوق، علی‌رغم ارزشمندی و اولـین بـودن در نـوع و زمـان خـود، بـه دسـته‌بنـدی و تشـریح نحلـه‌هـا و نسـل‌هـای گونـاگون رئالیسـم‌نئوکلاسـیک و سـیر پیشـرفت و تحـول آن نپرداخته‌اند و بیشتر به‌دنبال شرح کلیات و مبانی این بستر تئوریک و بیان ظرفیت‌های آن بـوده‌انـد. ایـن در حالی است که در این مقاله که از نظر زمانی متأخر از سایر آثار است، سیر تحـول رئالیسـم‌نئوکلاسـیک از ابتدای ظهور آن تا آخرین تحقیقات صورت‌گرفته در این حوزه، با یک رویکرد تحلیلی، شرح داده شده و به تبیین سه نسل مختلف رئالیسم‌نئوکلاسیک و تبیین ظرفیت‌ها و چشم‌اندازهای این زمینه‌ی نظری، پرداخته شده است.

۱. واقع‌گرایی نئوکلاسیک نسل اول: تلاشی جهت تکمیل نوواقع‌گرایی؛ شروع تحلیل التقاطی

شکی نیست که انتشار نظریه سیاست بین‌الملل والتز (۱۹۷۹) منجر بـه ظهـور طیـف متنـوعی از نظریـه‌هـای جایگزین شد که خود را در ارتباط با دیدگاه روشن والتز از سیاسـت بـین‌الملـل قـرار دادنـد.این تحـولات منجر به نظریه‌های جایگزینی شده است که در مفروضات اساسی یک رویکرد خاص گنجانده شده‌اند، اما ادعا می‌کنند که تفاوت‌ها را چنان اساسی بیان می‌کنند که برچسب جدیدی برای ترسیم تغییرات درون آن نظریه لازم است؛ رئالیسم نئوکلاسیک در اینجا مثال خوبی است(Dunne and others, 2013: 413).

به‌عنوان مکمل رئالیسم ساختاری، هدف از رئالیسم‌نئوکلاسیک نسل اول، که به آن NCR نوع I نیز گفتـه می‌شود، شناسایی این بود کـه چـرا در برخـی مـوارد، دولـت‌هـا نتوانسـتند بقـا را از طریـق اسـتراتژی‌هـای خودیاری که توسط ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل و الزامات سـاختاری تعیـین مـی‌شـود، اولویـت‌بنـدی کنند(Götz, 2021: 3-4).

نوع اول رئالیسم‌نئوکلاسیک، بخش عمده‌ای از نظریه‌پردازی‌هـای رئالیسـتی نئوکلاسـیک تـا بـه امـروز را تشکیل می‌دهد. در این شکل اولیـه، محققـانی کـه در ابتـدا توسـط گیـدئون رز بـه‌عنـوان رئالیسـت‌هـای نئوکلاسیک شناسایی شدند، درگیر توضیح مواردی بودند که در آن دولت‌ها به‌طور مناسب به انگیزه‌هـای سیستمی واکنش نشان ندادند(Kitchen, 2018). نورئالیسم ادعـا مـی‌کنـد کـه رویکردهـایی کـه در قالـب سیاست‌خارجی توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شوند و در تناسب با الزامات ساختاری و منطق بقا نیستند، موجـب شکست دولت‌ها از طریق مکانیسم تنبیه و جامعه‌پذیری بین‌المللی مـی‌شـوند. همچنـین بیـان مـی‌دارد کـه واخدهایی که طبق منطق بقا و باتوجه به آنارشی بین‌المللی و الزامـات سـاختاری عمـل کننـد، پـاداش داده می‌شوند و سایر دولت‌هـا نیـز، نـه از دولـت‌هـای تنبیـه‌شـده شکسـت خـورده، بلکـه از دولـت‌هـای پیـروز پاداش‌دیده، تقلید می‌کنند؛ بنابراین، با گذر زمان و ادامه این روند، عاملیت اصلی در انحصار ساختار بـاقی خواهـد مانـد. نسـل اول رئالیسـم نئوکلاسـیک، دلایـل سیاسـت‌هـای خـارجی نامناسـب را در متغیرهـای مداخله‌گر در سطح داخلی قـرار جسـتجو مـی‌کنـد. در همـین راسـتا بیـان مـی‌کنـد کـه در اغلـب اوقـات، شکست‌های نهادی داخلی یا درک نادرست رهبران، مقصر اصلی اتخاذ سیاست‌های خـارجی غیرمتناسـب بـا الزامـات سـاختاری اسـت. ایـن مـوارد، بـه خـودی خـود جالـب هسـتند و بایـد گفـت کـه نـوع اول رئالیسم‌نئوکلاسیک، چارچوبی ارائه می‌دهـد و بسـتری را فـراهم مـی‌آورد کـه بـه توسـعه تئـوری کمـک می‌کند.

رئالیست‌های نئوکلاسیک نوع اول معتقدند که سیستم بین‌المللی سیگنال‌های روشنی را به دولت‌هـا ارسـال می‌کند، اما این سیگنال‌ها تنها پس از عبور از کمربندهای انتقال اغلب ناقص ادراک رهبر و سیاست‌داخلی

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۳، شمارۀ ۱، شماره پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مفهوم شده و در فرایند سیاست‌گذاری‌خارجی تأثیرگذار خواهند بود.

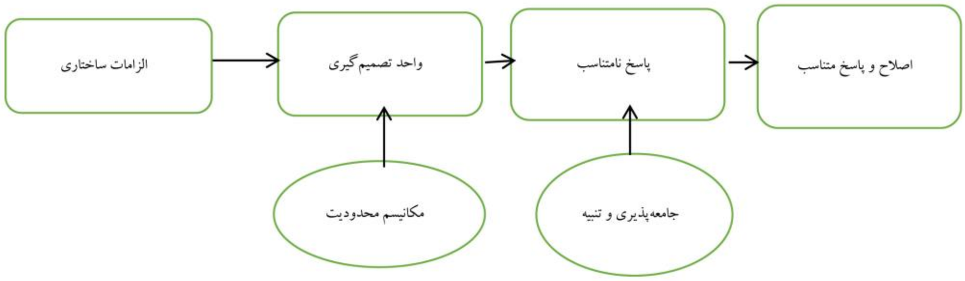
رئالیسم‌نئوکلاسیک نسل اول را می‌بایست شروع التقاط‌گرایی عملی در رئالیسم در نظر گرفت. پژوهش التقاطی ما را ملزم به تخطی از مرزهای الگوواره یک می‌کند، یک رویکرد التقاطی به دنبال شناسایی و درک مشکلاتی است که در عین اینکه برای محققان جالب است، حداقل به طور ضمنی چالش‌های مشخصی را که بازیگران اجتماعی و سیاسی با آن مواجه هستند، به همراه دارند؛ از آنجایی که آن‌ها جنبه‌های مرتبط اساسی از سؤالاتی را که در محدوده‌های تحلیلی الگوواره‌های رقیب تشکیل شده‌اند، در بر می‌گیرند یا ترکیب می‌کنند، چنین مسائلی احتمالاً دامنه و پیچیدگی بیشتری نسبت به سؤالات پژوهشی مرسوم دارند(Sil and Katzenstein, 2010: 20).

با این حال، دستاورد کلیدی NCR نوع اول، تأیید مجدد سودمندی نظری رئالیسم ساختاری است، موارد انحرافی نادر هستند و به موارد خاصی از رفتار سیاست‌خارجی محدود می‌شوند تا انتخاب استراتژیک کلان، بنابراین، کمتر بهینه بودن در بلندمدت بر نتایج بین‌المللی تأثیر نمی‌گذارد؛ به همین دلیل، همه محققانی که آثارشان تحت نوع یک NCR گنجانده شده است، لزوماً خود را «رئالیست نئوکلاسیک» نمی‌دانند(Kitchen, 2018).

یکی از انتقاداتی که به نوع اول NCR وارد است این است که؛ باوجود انسجام درونی NCR نوع یک، این الگوواره؛ در ایجاد اولویت توضیحی برای عوامل سیستمی کوتاهی می‌کند، زیرا محرک‌های سیستمی به طور کلی بیش از یک پاسخ حالت غیرقابل مجازات را امکان‌پذیر می‌کنند، قدرت بزرگی را در نظر بگیرید که کاهش نسبی خفیفی را در جایگاه بین‌المللی خودش تجربه می کند؛ بدیهی است که دولت مورد نظر می‌تواند از فهرست طولانی گزینه‌ها، از جمله تعدیل نیرو و آغاز جنگ پیشگیرانه و... انتخاب کند و نمی‌توان دانست که کدام یک از گزینه‌ها مجازات خواهند شد، زیرا می‌توان گفت که همه گزینه‌ها در خدمت بقا هستند(Vasileiadis, 2023: 3).

«در مجموع واقع‌گرایی نئوکلاسیک نسل اول را می‌توان اینگونه توصیف نمود: یک تلاش کلی جهت تکمیل نوواقع‌گرایی، از طریق برجسته‌سازی نقش عوامل داخلی در تبیین سیاست‌های خارجی خاصی که با توجهِ صرف به عاملیتِ ساختار، قابل توضیح نیست.»

یک شمای کلی NCR نوع اول را می‌توان به‌صورت زیر ترسیم نمود:



(Vasileiadis, 2023: 4)

۲. واقع‌گرایی نئوکلاسیک نسل دوم : تلاشی جهت مفصل‌بندی یک نظریه سیاست‌خارجی

نوع دوم NCR نگاه گسترده‌تری دارد و به دنبال توضیح کلی‌تر و دقیق‌تر سیاست‌خارجی است. نسل دوم NCR بیان می‌دارد که، اغلب اوقات، الزامات ساختاری و فشارهای سیستمی؛ تعیین کننده هیچ یک از اقدامات خاص سیاست‌خارجی کشورها نیستند و درنتیجه، پاسخ‌های سیاست‌خارجی می‌توانند متفاوت و متغیر باشند.

رئالیسم نئوکلاسیک نوع اول صرفاً به دنبال اصلاح رئالیسم ساختاری با استفاده از متغیرهای مداخله‌گر در سطح داخلی بود تا ناهنجاری‌های تجربی را برای نظریه‌های رئالیستی ساختاری توضیح دهد؛ واقع‌گرایی نئوکلاسیک نوع دوم از محرک‌های سیستمی که توسط متغیرهای مداخله‌گر در سطح داخلی تعدیل می‌شوند، برای اطلاع‌رسانی به رویکردی به سیاست خارجی به‌طور کلی‌تر استفاده می‌کند، زیرا معتقد است که – به جز در شرایط نادر – رئالیسم ساختاری اطلاعات کافی برای پیش‌بینی انتخاب‌های استراتژیک ملی ارائه نمی‌کند(Ripsman and others, 2016: 16). از منظر رئالیسم‌نئوکلاسیک نسل دوم، کنش‌هایی که درنتیجه فشارهای نظام‌مند و سیستماتیک، به‌ظاهر غیرعقلانی خوانده می‌شوند، ممکن است با افزودن عوامل داخلی در تحلیل و از منظر سیاست‌داخلی؛ کاملاً عقلایی باشند. شولر از متفکران این حوزه، در نقد رئالیسم‌ساختاری بیان می‌دارد که تئوری ساختاری با نتایج سروکار دارد و نه کنش‌ها، نیات و اهداف خاص از رفتار سیاست‌خارجی دولت‌های خاص در یک‌زمان مشخص؛ و فقط پیامدهای قابل‌انتظار کنش‌های دولت را توصیف می‌کند، پس باید مراقب بود که همه دولت‌هایی که برخلاف پیش‌بینی‌های تئوری نوواقع‌گرایانه عمل می‌کنند غیرعقلایی خوانده نشوند.(Shweller, 2002, 11-12).

مطابق با بینش عمومی نئوکلاسیک نسل دوم، تشریح و تبیین سیاست‌خارجی، نیازمند طرح‌های چندعلتی است که از عوامل سیستمیک و غیر سیستمی تشکیل شده است(Vasileiadis, 2023). در همین راستا، متفکران گوناگونی به برجسته‌سازی این عوامل داخلی، در یک قالب تئوریک پرداخته‌اند.

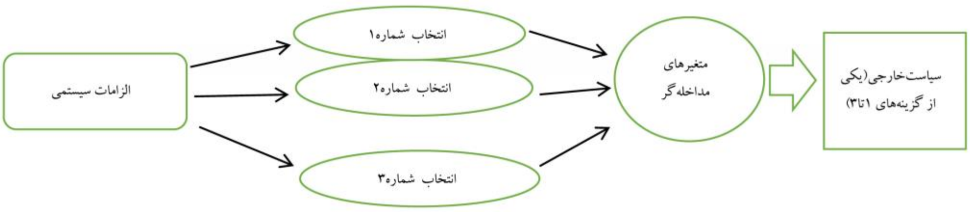
پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۳، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

به‌عنوان مثال؛ شولر چهار عامل انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری داخلی رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و اجماع نخبگان را در چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدات محیط خارجی در رابطه با اتخاذ رویه‌ها و رویکردهای سیاست‌خارجی خود تأثیرگذار می‌داند(Schweller, 2004: 170-181). شولر همچنین با تکیه بر مفهوم منافع؛ به دنبال توضیح رفتارهای متفاوت دولت‌ها، بخصوص به هنگام وجود الزامات سیستمیک و نظام‌مند مشابه بوده و در همین راستا، مفهوم موازنه منافع را در پاسخ به ناکارآمدی‌های تبیینی موازنه قدرت و موازنه تهدید، مطرح کرده است. واقع‌گرایی نوکلاسیک، نوواقع‌گرایی را در تعریف مفاهیم و از جمله، مفهوم منفعت دچار ابهام می داند، در واقع‌گرایی نوکلاسیک، مفهوم « منفعت حقیقی» در طول دوران های مختلف تغییر کرده است و این چیزی است که هم در محوریت بیشینه سازی قدرت تهاجمی و هم در محوریت امنیت تدافعی، نادیده گرفته شده است؛ بدین ترتیب، بر مبنای واقع‌گرایی نوکلاسیک، همه دولت‌ها یک منفعت واحد را دنبال نمی‌کنند و امنیت، همه منافع نیست؛ به‌طوری که حرص و آز، هژمونی فرهنگی، دستیابی به فضای حیاتی، کسب وجهه مناسب در محیط خارجی و .... جزو منافع دولت‌ها به شمار می آیند، پس تأمین امنیت همه ماجرا نیست یا دست کم برای همه دولت‌ها صادق نیست و لازم است تا میان دو دسته از دولت‌ها تمایز صورت گیرد: دولت‌های طالب حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدیدنظرطلب، به‌گونه‌ای که ممکن است بتوان دولت‌های خواهان حفظ وضع موجود را همچنان در جست‌وجوی امنیت دانست اما انقلابیون پیش از آن که به دنبال نگاه داشت امنیت خود باشند، در پی بازنگری در جایگاه نظام‌مند خود هستند و ممکن است بخواهند امنیت را با قدرت تاخت بزنند(Salimi and Ebrahimi, 2013 according to Schweller, 1996). متفکران دیگری نیز نقش عوامل داخلی خاصی را به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر برجسته کرده‌اند، به‌عنوان مثال؛ فولون[1] با تأکید بر منافع اقتصادی گروه‌های ذی‌نفوذ به‌عنوان یک متغیر میانجی، به ارائه یک رویکرد دیگر از رئالیسم‌نئوکلاسیک می‌پردازد(Foulon, 2015: 635). بر نقش ایده‌ها و به‌طور خاص ایدئولوژی نیز به‌عنوان یک متغیر مداخله‌گر پرداخته شده است. «دولت مجموعه‌ای از افراد است. این افراد سیستم‌ها، نهادها و بوروکراسی‌ها و افراد پیشرو را ایجاد می‌کنند. دو عنصر به این ایده قدرت می بخشد: ۱) کیفیت درونی و ثبات ایده، ۲) توانایی ارائه دهندهٔ ایده. به طور خلاصه قدرت اندیشه در دوره‌های مختلف تاریخی بر سیاست‌خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. از این رو، این مهم است که چه ایده‌ای انتخاب می‌شود و چگونه بر

1- Foulon

سیاست‌خارجی تأثیر می‌گذارد. برای درک سیاست خارجی هر کشوری باید به اندیشه‌ها و ایدئولوژی حاکم و طرفداران آن پی برد.» (Firoozabadi and Zare Ashkezari, 2016 : 97).

تالیافرو یکی از برجسته‌ترین متفکران رئالیسم‌نئوکلاسیک در یک توضیح کلی در رابطه با ارتباط میان ساختار، عوامل داخلی و سیاست‌خارجی بیان می‌دارد که: «ساختارها شکل می‌دهند و اعمال فشار می‌کنند اما رفتارها و پیامدها را تعیین نمی‌کنند و این نه فقط به دلیل تعامل علت‌های سطح واحد و ساختار، بلکه بدین خاطر است که ممکن است شکل بندی و اعمال فشار، با مقاومت موفقیت آمیز روبرو شوند .مسأله مطرح، برای تصمیم گیرندگان و متخصصان آن خواهد بود که قدرت نسبی فشارهای ساختاری بر هر دولت در طول زمان چقدر خواهد بود و لیستی از واکنش های ممکن دولت به این محرک‌های خارجی تهیه خواهند دید» (Taliaferro, 2009: 9). بنابراین باید گفت که تمرکز اصلی NCR نسل دوم بر مفصل‌بندی یک نظریه سیاست‌خارجی؛ با تأکید بر واکاوی، برجسته‌سازی، اولویت‌دهی و دسته‌بندی انواع متغیرهای مداخله‌گر می‌باشد. یک شمای کلی از نسل دوم NCR را می‌توانیم به‌صورت زیر به تصویر بکشیم:



(Taliaferro, 2009)

۳. واقع‌گرایی نئوکلاسیک نسل سوم: حرکت به سمت تولید و توسعه یک نظریه سیاست‌بین‌الملل

نوع سوم NCR به سیاست‌های خارجی خاص در واکنش به رویدادهای خاص نیست. بلکه، تأکید آن این است که موضع استراتژیک کلی دولت‌ها الزامات سیستمی را برای دیگران شکل می‌دهد و باعث تحمیل نیروهای نظام‌مند بر آن‌ها می‌شود. رئالیسم نئوکلاسیک نسل سوم، بر این مسئله تأکید دارد که نتایج بین‌المللی که بعداً خود را در قالب الزامات سیستمی به دولت‌ها تحمیل می‌کنند، معلول انتخاب‌های استراتژیک و سیاست‌های خارجی دولت‌ها هستند. یکی از اولین اثرات جامع در این حوزه را باید مربوط به ریپسمن و همکاران(۲۰۰۹ و ۲۰۱۶) در نظر گرفت. آن‌ها به‌دنبال بازساختاربندی رئالیسم‌نئوکلاسیک به‌عنوان یک نظریه سیاست بین‌الملل بوده‌اند. به‌همین منظور آن‌ها سعی داشتند تا با مطالعه انبوه تصمیمات و پدیده‌های سطح واحد که در میان الزامات ساختاری محاط شده‌اند، به نظریه‌پردازی در مورد تأثیر این

تصمیمات بر ساختار سیستم بپردازند.

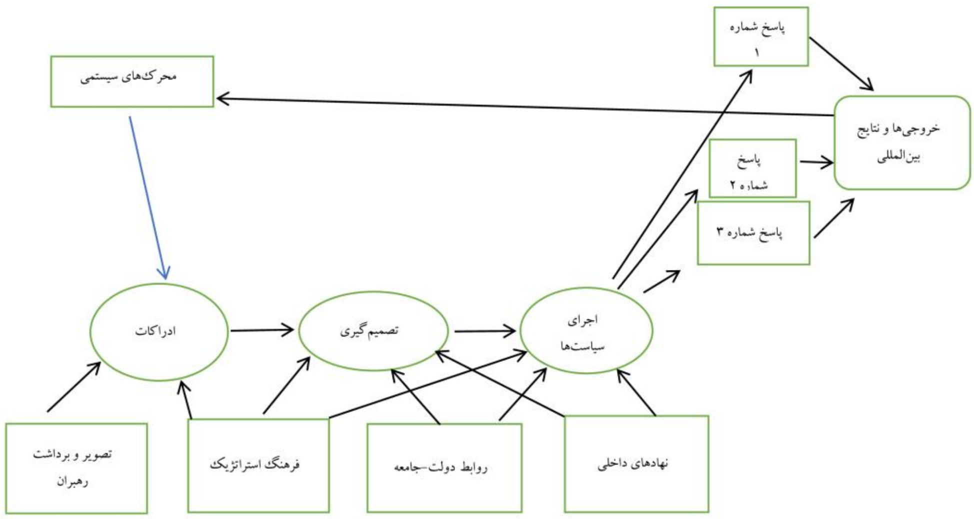
هرنظریه سیاست بین‌الملل؛ باید قادر به تبیین و توضیح بخش‌های مشخصی از سیاست بین‌الملل، تحت عنوان "پدیده‌های بین‌المللی" یا با زبانی علمی، "نتایج سیستمیک" باشد. در همین راستا، ریپسمن، تالیافرو و لوبل تعریف زیر را از «نتایج سیستمیک» ارائه می‌کنند: «پدیده‌های سیاسی قابل مشاهده ناشی از انسجام و تعامل استراتژی‌هایی که دو یا چند بازیگر در عرصه بین‌المللی دنبال می‌کنند»(Ripsman and others, 2016: 85). دال مرکزی تفکر سردمداران رئالیسم‌نئوکلاسیک به‌عنوان یک نظریه سیاست بین‌الملل که یک انتقاد به رئالیسم‌ساختاری والتز نیز می‌باشد، این است که: «بدون در نظر گرفتن رفتار سیاست‌خارجی – یعنی استراتژی‌های کلان قدرت‌های بزرگ – نظریه ساختاری والتز، در مورد سیاست بین‌الملل ثابت است و نمی‌تواند تغییر را توجیه کند. در همین مورد، دیگر متفکر پیشرو نئوکلاسیک، کیچن، بیان می‌دارد که: «ساختاری که انتخاب‌های استراتژیک کلان دولت‌ها را روشن و محدود می‌کند، خود توسط انتخاب‌های استراتژیک بزرگ دولت‌ها تشکیل می‌شود»(Kitchen, 2010). این استدلال از سوی رئالیست‌های نئوکلاسیک مطرح می‌شود که اگر قدرت یک دولت تا فراتر از آستانه قطعی آن افزایش یابد، محدودیت‌های سیستماتیک ناشی از فشارهای نظام‌مند خارجی، تأثیرش را بر روی سیاست‌های امنیتی آن دولت از دست خواهد داد(Brooks and Wohlforth, 2002, 4). از این گزاره چنین برداشت می‌شود که به‌تناسب افزایش قدرت دولت، گزینه‌های سیاست‌خارجی آن برای پاسخ به فشارهای نظام‌مند، متنوع‌تر شده و افزایش می‌یابد و هنگامی که دولت در یک موقعیت فائقه به لحاظ توزیع توانمندی‌ها در ماتریس قدرت بین‌المللی قرار بگیرد، خود می‌تواند به‌نوعی موجد فشارهای نظام‌مند بر سایر واحدها شده و قواعد بازی بین‌المللی را مشخص کند. این بدین معنی است که یک قسمت مهم از تغییرات ساختاری، ریشه در تغییرات و تصمیمات سطح خرد دارد و یکی از مهم‌ترین وظایف NCR نسل سوم نیز، توجه به همین موارد است. در بررسی فراکنش‌های متقابل عوامل داخلی و محدودیت‌های سیستمی، به موارد بسیاری در قالب NCR نسل سوم پرداخته شده‌است.

لوبل با تأکید بر اینکه خصوصیت اصلی سیستم بین‌المللی، رقابت میان دولت‌هاست؛ به ماهیت تو در تو[1] و چندلایه تهدیدات پرداخته و احتمال سوءبرداشت‌های یک دولت، از رفتارهای خارجی دولت‌های دیگر؛ در پرتو رهبری ناکارآمد را برجسته می‌کند(Lobell and others, 2009: 46). ریپسمن در راستای ایجاد

1- Nested

ارتباط میان سطوح داخلی و سیستمی، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند. به‌عنوان مثال، وی برای پاسخ به پرسش: تحت کدام شرایط بین‌المللی، بازیگران داخلی بیشترین سطح اثرگذاری را خواهند داشت؟؛ دو نوع محیط پرتهدید و کم‌تهدید خارجی را بررسی کرده و به‌دنبال ایجاد ارتباط میان سطوح مختلف می‌باشد(Ripsman and others, 2009:186).

همان‌گونه که گفته‌شد؛ رئالیسم نئوکلاسیک نوع سوم به دنبال توضیح نتایج بین المللی به عنوان پیامدهای سطح کلان رفتار سیاست خارجی دولت‌هاست. انتقادات فراوانی نیز به نسل سوم رئالیسم نئوکلاسیک، خصوصاً آنچه که ریپسمن، تالیافرو و لوبل بیان می‌دارند؛ وارد شده است، از جمله این که: مدل موجود رئالیسم نئوکلاسیک نوع سوم، بیش از حد بر اهمیت متغیرهای مداخله‌گر در سطح واحد بر نتایج بین‌المللی تأکید می‌کند و با انجام این کار، فرایندی را که توسط آن محرک‌های سیستمی، رفتار سیاست خارجی و نتایج بین‌المللی به طور متقابل انجام می‌شود، پیچیده می‌کند(Kitchen, 2018). این نقد، به‌جا و منطقی به‌نظر می‌رسد و زمینه‌ساز پژوهش‌های نظری بیشتر در این حوزه است. با این حال باید گفت که نظریه رئالیستی نئوکلاسیک سیاست بین‌الملل ریپسمن و همکاران به لحاظ شماتیک به شکل زیر است:



(Ripsman and others, 2016)

همانطور که شکل بالا نشان می‌دهد، این یک مدل نسبتاً پیچیده از چگونگی تولید نتایج بین‌المللی از نظر

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۳، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

ریپسمن، تالیافرو و لوبل می‌باشد. در راستای اصلاح این ویژگی‌ها و ساده‌سازی نسل سوم NCR نیز اقداماتی صورت گرفته‌است که به دو مورد از آن‌ها می‌پردازیم. واسیلیادیس[1]، یکی دیگر از متفکران نئوکلاسیک، با مرور نسل‌های سه‌گانه رئالیسم نئوکلاسیک و با انتقاد از کلی‌گویی حاکم بر NCR نسل سوم و عدم ایجاد تمایز صحیح و اولویت‌بندی میان عوامل سیستمی و غیر سیستمی، رویکرد اصلاحی خود را تحت عنوان رئالیسم‌نئوکلاسیک گذرا[2]، ارائه می‌کند. وی در این رویکرد، به بررسی رابطه بین متغیرهای سطح کلان و خرد پرداخته و به‌طور مشخص، بر تأثیر عوامل سیستمیک بر عوامل غیرسیستمی تأکید می‌کند(Vasileiadis, 2023: 7). وی با بیان اینکه علت‌های زیادی برای توضیح سیاست‌خارجی کشورها وجود دارند این سوال را مطرح می‌کند که: پس چگونه باید یک نظریه به ظاهر واقع‌گرایانه به دامنه متغیر وابسته خود نزدیک شود تا از از دست دادن تمرکز خود بر اولویت‌بندی عوامل سیستمی جلوگیری کند؟ در پاسخ به این پرسش، وی بیان می‌دارد که باید دو عامل غیر سیستمیک در ارتباط با ساختار، در تحلیل برجسته شوند؛ اول؛ "انتقال تاثیر تغییر موقعیت قدرت[3]"و دوم، "متغیرهای تنظیم کننده این انتقال[4]"، وی اولی را عوامل ماهوی و دومی را متغیرهای تنظیمی می‌نامد (Vasileiadis, 2023:7). یکی دیگر از متفکران رئالیسم‌نئوکلاسیک به نام لوییزا کریولی[5]، با اتخاذ یک رویکرد مارکسیستی والرشتاینی، بر ضرورت استفاده از مفاهیم اقتصادسیاسی و مطالعات توسعه در NCR تأکید دارد. در همین رابطه، وی بیان می‌دارد که: «اقتصاد را نمی‌توان به متغیر مداخله‌گر دیگری تنزل داد - باید بخشی از متغیر مستقل باشد، زیرا نحوه روابط و رفتار دولت‌ها با یکدیگر را در سیستم بین‌المللی مشروط می‌کند. شرط وابستگی اقتصادی به بازیگران قدرت‌مندتر، بر نحوه درک یک کشور از تهدیدها و فرصت‌ها تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، وزن نسبی اقتصادی یک کشور نه تنها بر قابلیت‌های آن برای اعمال کنترل یا رهبری منطقه‌ای، بلکه به دلیل ماهیت رابطه‌ای فضایی که دولت‌ها در آن تعامل دارند، تأثیر مهمی دارد.»(Cerioli, 2024). در یک تلاش دیگر، کیچن به‌دنبال ارائه بیانی مجدد از رئالیسم‌نئوکلاسیک مطرح شده از سوی ریپسمن، تالیافرو و لوبل می‌باشد. وی با انتقاد از پیچیدگی بیش از حد و نامفهومی تأثیرات متغیرهای مداخله‌گری مانند نهادها، فرهنگ استراتژیک، برداشت رهبران و رابطه دولت-جامعه بر

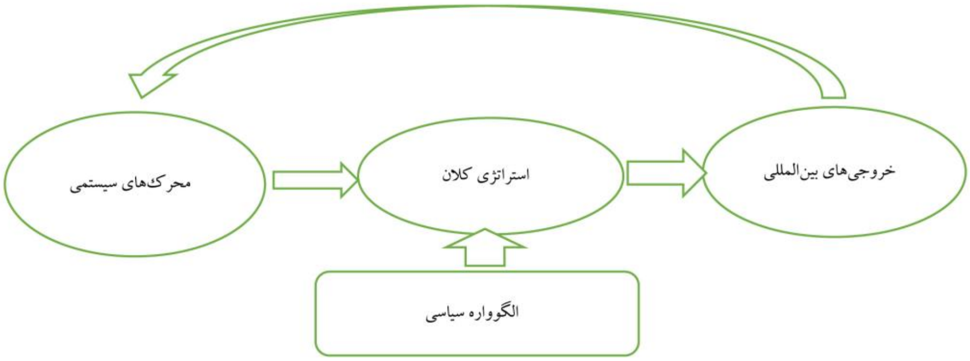
1- Vasileiadis
2- Transitive NCR
3- Transmitting the impact of changing power positions
4- Variables regulating this transmission
5- Luíza Cerioli

سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل، نظریه خود را تحت عنوان "رئالیسم‌نئوکلاسیک ساختاری"، ارائه می‌کند. این بیان مجدد از نوع سوم NCR، از این فرض شروع می‌شود که در درازمدت، دولت‌ها برای توانایی سیستم‌سازی با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ یعنی برای قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل رقابت می‌کنند، این ترجیح قدرت ساختاری بر قابلیت‌های نسبی نشان‌دهنده این واقعیت است که نظام بین‌الملل از نظر شیوه‌های تعامل دارای ویژگی‌هایی است که بازتاب مستقیم توازن قدرت نسبی نیست(Kitchen, 2018). وی با بیان اینکه هر چهار متغیر مداخله‌گر مطرح‌شده توسط ریپسمن، تالیافرو و لوبل؛ به‌اندازه یکسان بر اتخاذ استراتژی‌های کلان توسط دولت‌ها اثرگذار نیستند، به‌جای مطرح کردن چند متغیر، تنها به نقش اساسی یک متغیر مداخله‌گر می‌پردازد؛ متغیر مداخله‌گر "الگووارههای سیاست[1]". وی استدلال می‌کند که رئالیسم نئوکلاسیک نوع سوم نیازمند یک متغیر مداخله‌گر است که در بین دولت‌ها متفاوت است، در طول زمان در آنها نسبتاً ثابت می‌ماند، و موقعیت ساختاری دولت را برای تعیین موقعیت استراتژیک کلان آن واسطه می‌کند(Kitchen, 2018). «الگووارههای سیاست» چارچوب‌های قدرتمند و نهادینه‌شده ایده‌ها هستند، مفروضاتی درباره سیاست که از «یادگیری اجتماعی» برای تولید تعاریف منافع ملی رشد می‌کنند(Hall, 1993).

بنابراین از نظر عملی، الگووارههای سیاست می‌توانند نگرش‌های استراتژیک بزرگی را که ریشه در ساختار ندارند، روشن کنند: برای مثال، ترجیح ایالات متحده نسبت به ارتقای دموکراسی؛ نگرش آلمان و ژاپن نسبت به نیروی نظامی؛ مخالفت روسیه با هنجارهای مداخله بشردوستانه؛ دوگانگی چین نسبت به اتحادهای رسمی(Kitchen, 2018). الگوواره‌ها فرایندهای یادگیری و بحث را در یک جامعه سیاستی خاص کنترل می‌کنند، که این امر منجر به اجماع فراگیر در ایده‌های سیاستی می‌شود؛ بنابراین الگوواره ها یک شناخت مشترک برای تجزیه و تحلیل، حل مسئله و توسعه خط‌مشی ایجاد می‌کنند(R.Baumgartner, 2013: 252). کیچن با برجسته‌سازی نقش الگووارههای سیاست، بر این موضوع تآکید می‌کند که با نهادینه شدن و تثبیت الگووارههای سیاست؛ از طریق رویه‌های بوروکراتیک و در بستر جامعه، تفکر انتقادی تضعیف شده و باورهای غالب در برابر عدم تأیید، مقاوم و در برابر تغییر انعطاف‌پذیر می‌شوند. مدل رئالیسم‌نئوکلاسیک ساختاری کیچن به شرح زیر است:

1- Policy Paradigms

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۳، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۳



(Kitchen, 2018)

کیچن همچنین در قیاس بین مفهموم الگوواره سیاست خود و فرهنگ استراتژیک مطرح‌شده توسط ریپسمن و همکاران بیان می‌کند که «با این حال، فرهنگ استراتژیک یک ابزار تحلیلی نسبتاً صریح در مقایسه با الگوواره های سیاستی است. در جایی که الگووارههای سیاستی ابزارهایی را مشخص می‌کنند که مجموعه‌ای از ایده‌ها از طریق آن به موقعیت الگووارهاتیک در سطح داخلی دست می‌یابند، و چگونه ممکن است آن‌ها را وارونه کنند، فرهنگ استراتژیک بر ماهیت پایداری تأکید می‌کند که ریشه در «تأثیرات اساسی مانند محیط ژئوپلیتیک، تاریخ و فرهنگ سیاسی دارد. جدای از مشکلات رئالیسم نئوکلاسیک در عملیاتی کردن یک متغیر مداخله‌گر مستقل که تا حدی توسط ساختار تعیین می‌شود، پیدایش الگوواره‌های خط مشی در مطالعات سیاست خردگرایانه آن را به وسیله‌ای مناسب‌تر برای رئالیسم نئوکلاسیک نسبت به فرهنگ استراتژیک تبدیل می‌کند که ریشه در سازه‌انگاری دارد.» (Kitchen, 2018). در مجموع در رابطه با نسل سوم NCR باید گفت که:

در حالی که رئالیسم‌ساختاری والتز استدلال می‌کند که؛ فشار رقابت سیستمیک، سنگین‌تر از ترجیحات ایدئولوژیک یا فشارهای سیاسی داخلی است، رئالیسم‌نئوکلاسیک نسل سوم، انتخاب‌های استراتژیک و کلان دولت‌ها، خصوصاً دولت‌های قدرتمند سیستم را، خود، یک عامل شکل‌دهنده به ساختار در نظر می‌گیرد و عوامل داخلی از جمله فرهنگ استراتژیک، نهادها، رابطه دولت–جامعه، ادراکات رهبران، الگوواره‌های سیاسی و ... را به‌عنوان عواملی که می‌توانند بر ساختار کلان نظام بین‌الملل تأثیر بگذارند، برمی‌شمارد. رئالیسم نئوکلایسک نسل سوم همچنین با اولویت‌بخشی به عواملی مانند برداشت‌ها، فرهنگ استراتژیک و الگوواره‌های سیاسی، به معناگرایی موجود در سازه‌انگاری نزدیک می‌شود و تغییر و تحولات بین‌المللی را از مجرای آن‌ها تبیین می‌کند. نسل سوم NCR سیاست‌داخلی و بین‌المللی را در

چارچوب یک رابطه دو سویه‌ی پویا در نظر گرفته و از این جهت، دامنه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را افزایش می‌دهد.

٤. مثال‌هایی از جنبه‌های کاربردی NCR نسل سوم

گفته‌شد که متفکران نسل سوم رئالیسم‌نئوکلاسیک، عمدتاً بر امکان‌پذیری تغییرات کلان در سطح نظام بین‌المللی، به‌واسطه عوامل داخلی کشورها، به‌ویزه کشورهای دارای جایگاه در ماتریس بین‌المللی قدرت، تأکید دارند. در این رابطه به‌صورت مختصر، به مسئله جنگ روسیه و اوکراین اشاره می‌کنیم. روسیه به رهبری پوتین را درست چند روز پیش از حمله به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ تصور کنید. فارغ از اینکه دلیل حمله روسیه به اوکراین چه بود و ماهیت این اقدام تدافعی(ترس از غرب‌گرایی اوکراین به رهبری زلنسکی، ترس از پیوستن این کشور به ناتو) بود یا تهاجمی(گسترش حوزه نفوذ خود، احیای امپراتوری، گزارش‌های نهادهای اطلاعاتی روسیه مبنی بر اینکه بهترین فرصت حمله به اوکراین اکنون است و...)، در نهایت پوتین تصمیم به انجام یک جنگ تمام‌عیار گرفت. با حمله روسیه به اوکراین، چند اتفاق مهم در سطح کلان نظام بین‌الملل رخ داد که به برخی از آن‌ها به‌صورت مختصر اشاره می‌کنیم. اول اینکه مجموعه امنیتی‌اروپا بار دیگر از فرهنگ لاکی و کانتی به سمت فرهنگ خشونت‌بار هابزی منتقل شد و انگاره‌های مبتنی بر همکاری و حل و فصل غیرخشونت‌آمیز اختلاف‌ها، جای خود را به رویکردها و استراتژی‌های سخت و متصلب داد و در نهایت، فرهنگ کلی حاکم بر غرب و به‌ویژه کشورهای اتحادیه‌اروپا را، از همکاری به خودیاری سوق داد که جلوه‌های مهم آن را می‌توان در سیاست‌خارجی آلمان و افزایش بودجه‌های نظامی این کشور جستجو نمود. مسئله کلان بعدی که متعاقب این جنگ رخ داد، افزایش تورم در کشورهای اروپایی و آمریکا(به‌واسطه غلات و انرژی) و به چالش کشیده‌شدن اقتصاد جهانی و ایجاد بی‌ثباتی در آن بود که متعاقب این رویداد، بسیاری از کشورهای غربی، به‌دنبال پیدا کردن جایگزینی برای واردات انرژی به‌جای روسیه بودند و به‌همین ترتیب، روابط کشورهایی مانند آلمان، با کشورهایی مانند امارات، قطر و عربستان و... بهبود یافت. ترکیه نیز برای پذیرفتن عضویت سوئد در ناتو، کشورهای غربی را تحت فشار قرار داد تا بتواند حداکثر امتیازهای لازم را کسب کند. برای ایران نیز فرصت‌هایی برای بهره‌برداری از شرایط پیش‌آمده و امتیازگیری هم از غرب و هم از روسیه وجود داشت که در نتیجه(به هر دلیلی)، با بازنمایی کشورهای غربی از ایران به‌عنوان حامی روسیه در جنگ اوکراین، این فرصت‌ها ناکام ماند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، تصمیم و ارزیابی یک قدرت بزرگ(روسیه)، برای

شروع جنگ(فارغ از اینکه ماهیت این تصمیم چیست)؛ برون‌دادهایی را وارد نظام بین‌المللی کرده‌است که خود، به صورت فشارهای سیستمیک بر سایر کشورها عمل کرده و متعاقباً از مجرای عوامل داخلی و متغیرهای مداخله‌گرِ این کشورها، در نهایت به‌صورت پاسخ‌هایی متقابل، وارد محیط بین‌المللی می‌شوند و بر ساختار تأثیر می‌گذارند. به‌عنوان مثال، تصور کنید که متغیر مداخله‌گر(ادراکات و ایدئولوژی رهبران) کشورهایی مانند امارات یا قطر(که آلمان برای واردات گاز با آن‌ها قرار داد بسته‌است)، مبتنی بر بازنمایی اوکراین به‌عنوان یک کشور فاسد دست‌پرورده‌ی غربِ دشمن، که باید نابود شود بود، آن‌گاه یقیناً آلمان با مشکلات بسیار بزرگ‌تری مواجه می‌شد و چه بسا برای حفظ بقای خود، وارد درگیری مستقیم با روسیه می‌شد و متعاقباً ساختار نظام بین‌المللی، به‌گونه‌ی دیگری متحول می‌گشت.

۵. چشم‌انداز رئالیسم نئوکلاسیک: تشدید التقاط گرایی یا پایبندی به رئالیسم؟

نظریه‌های رئالیستی در روابط بین‌الملل، همواره از یک موقعیت ویژه و کانونی برخوردار بوده و در این بین متفکران زیادی به تشریح مبانی فکری خود در چارچوب مفروضه‌های رئالیستی پرداخته‌اند(Shojaie and Simbar, 2023: 113). پژوهش‌های واقع‌گرایی نئوکلاسیک موجود، طیفی از عوامل دنیای واقعی (مانند ظرفیت دولت، فشار گروه ذی‌نفع، فرهنگ استراتژیک و شخصیت رهبری و ...) را شناسایی کرده است که به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر بین الزامات‌سیستمی و رفتار سیاست‌خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند(Götz, 2021). نسل سوم NCR نیز که به تأثیرات سیاست‌خارجی بر سیستم بین‌المللی تأکید دارد، یک طرح چند علیتی از متغیرهای مداخله‌گر را در تحلیل خود عملیاتی می‌کند. افزایش دامنه و قدرت تبیینی این نظریه با پیشرفت‌های صورت گرفته در آن، افزایش یافته‌است. رئالیسم‌نئوکلاسیک، در قیاس با سایر نظریه‌ها، می‌تواند به تشریحات جامع‌تر و چندبعدی از پدیده‌های پیچیده کمک کند (Dunne and others, 2013: 416). بسیاری از منتقدان، از جمله برخی سازه‌انگاران و رئالیست‌ها، پست‌مدرن‌ها و ...؛مجموعه تلاش‌های نظری صورت گرفته در قالب NCR را متهم به بلاتکیلفی مبنایی و هستی‌شناسانه کرده و ادعای متفکرین NCR مبنی بر پایبندی به اصول رئالیستی را به باد انتقاد گرفته‌اند. این انتقادها از جهاتی وارد می‌باشند، خصوصاً در بخش هستی‌شناسانه می‌بینیم که عملاً معناگرایی در برخی نحله‌های NCR نقش پررنگ‌تری نسبت به ماتریالیسم مورد تأکید رئالیسم دارد. در مجموع در یک تحلیل کلی، هر چقدر که از NCR نسل اول به سوی NCR نسل سوم حرکت می‌کنیم، نظاره‌گر التقاطی‌تر شدن چارچوب‌های نئوکلاسیک می‌باشیم، هرچند که این موضوع در برخی نحله‌های NCR کمتر و در برخی دیگر بیشتر می‌باشد. التقاط گرایی تحلیلی در تبیین و تشریح مسائلی به کار می‌رود، که متخصصان

ترجیح می‌دهند به جای ساده‌سازی و ناکامی در تحلیل، پیچیدگی و چند بعدی بودن این گونه پدیده‌ها را مورد تأکید قرار دهند. در پاسخ به انتقادات، متفکران NCR بر این عقیده هستند که پایبندی دقیق به یک مکتب فکری برای حل سیاست‌خارجی، تبیین سیاست‌بین‌الملل یا حل پازل‌های استراتژیک بزرگ، مفید نیست و برای تبیین و تشریح این‌گونه موارد، نیاز به استفاده از یک شبکه توضیحی گسترده می‌باشد(Meibauer and others, 2021: 275). اتصالی که رئالیسم نئوکلاسیک در حوزه فضایی میان محیط داخلی و فضای خارجی، و در حوزه شناختی میان معناگرایی و مادی‌گرایی برقرار می‌کند، این مکتب را به یک الگوواره میان‌رده‌ای تبدیل کرده‌است. نظریه‌های میان‌رده «برای روشن کردن و تشریح موارد خاص ساخته شده‌اند، مجموعه‌ای از پدیده‌های تجربی. آن‌ها نمی‌خواهند یک مدل کلی یا نظریه جهانی ارائه دهند که بتواند به آسانی برای بررسی انواع دیگر پدیده‌ها اقتباس شود.» (Sil and Katzenstein, 2010: 22).

بسیاری مدعی این موضوع هستند که هرچند هدف رئالیسم نئوکلاسیک از گردآوری علل و معلول‌های سطح واحد و ساختاری در یک چارچوب نظری منسجم، یک هدف مترقی است، اما رویکرد التقاطی آن نسبت به تبیین نظری و شکست در پایبندی به «هسته سخت رئالیستی»، برنامه تحقیقاتی را در معرض خطر انحطاط قرار می‌دهد. در همین راستا بسیاری از منتقدان استدلال می‌کنند که در نهایت، رئالیسم نئوکلاسیک یک بیان ساده و ظریف از منطق نظریه را که قادر به توضیح تعامل بین سطوح واحد و سیستم تجزیه و تحلیل به شیوه‌ای است که از لحاظ درونی با واقع‌گرایی سازگار است را از دست داده است(Sears, 2017: 21). هرچند که پاسخ به این‌گونه انتقادات از موضوع و حوصله این پژوهش خارج است، اما ذکر این نکته اساسی است که به‌هر حال رئالیسم‌نئوکلاسیک علی‌رغم انتقادهای وارد بر آن، یکی از کاربردی‌ترین ابزارهای نظری برای تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل است.

نظریه‌های روابط بین‌الملل در نهایت به دنبال واکاوی رفتار بشر و نهادهای تحت حاکمیت او می‌باشند و بر همین اساس، به تناسب تحولات بین‌المللی که خود؛ متأثر از تحولات در ابعاد بسیار دیگری است؛ نظریه‌ها نیز دچار تحول شده و متعاقباً به سمت پیچیده‌تر شدن، میان‌ردگی و میان‌رشته‌ای‌تر و اتقاطی‌تر شدن حرکت خواهند نمود. آن‌چه که به نئورئالیسم قدرت تبیینی بخشید، ساختار دوقطبی و غیرمنعطف نظام بین‌الملل در زمان جنگ سرد بود. هرکجا قطبیت در ساختار، سخت‌تر و متصلب‌تر باشد، متعاقباً عاملیت ساختار بر افعال واحدها بیشتر خواهد بود. اکنون، قطبیت در نظام بین‌الملل در حال رنگ باختن و منابع قدرت در جهان در حال افزایش پیدا کردن می‌باشند، در چنین شرایطی، نورئالیسم و تحلیل ساختاری دچار ضعف اساسی شده و به‌تنهایی قادر به تبیین سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل نخواهد بود. اگر این گفته

مورگنتا را بپذیریم که:«سیاست، مانند جامعه به طور کلی، توسط قوانین عینی اداره می‌شود که ریشه در طبیعت‌انسانی دارند»(Morgenthau, 1956: 4)؛ باید بپذیریم که برای فهم این قوانین، ناچاریم که از علوم مختلف و التقاط‌گرایی تحلیلی بهره ببریم. با کم رنگ‌شدن مسئله قطبیت، نقش سیاست‌داخلی و به‌تعبیر NCR؛ متغیرهای میانجی، پررنگ‌تر خواهد شد و با برجستگی این موارد، بار دیگر توجه به مسائل جامعه‌شناسانه، روانشناسانه و ...؛ آن هم به شیوه غیرسنتی و غیرانحصاری، در قالب نظریه‌های میان‌رشته‌ای، ضروری خواهد بود. علی‌رغم پیشرفت‌های خوبی که در در قالب الگوواره رئالیسم نئوکلاسیک نظاره‌گر آن هستیم، به‌نظر می‌رسد که همچنان جای خالی یک نگاه سازمان‌یافته علمی که به‌طور آشکار و دقیق، از یک التقاط‌گرایی مفید، یعنی استفاده عملی از نظریات به‌روز روانشناسی، جامعه‌شناسی، عصب‌شناسی و ...؛ بهره ببرد، احساس می‌شود. بنابراین، نه‌تنها حرکت به‌سمت چندبعدی‌نگری، یک امر عادی است، بلکه با توجه به تغییرات ژرف بین‌المللی از جمله مسائل و چالش‌های زیست‌محیطی، هوش مصنوعی، چالش‌های پزشکی از جمله بیماری‌های همه‌گیر و مقاومت‌های آنتی‌بیوکی، دست‌آورهای سلول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی و اثرات مهم آن بر آینده بشر، افزایش جمعیت کره زمین و ...؛ باید گفت که داشتن نگرش میان‌رشته‌ای و به زبانی دیگر، تشدید التقاط‌گرایی؛ یک مسئله ضروری می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به‌دنبال تشریح سیر تکامل الگووارهرئالیسم‌نئوکلاسیک بودیم و در این راستا، به معرفی و تشریح کلی سه نسل مختلف این بستر تئوریک، پرداختیم. نوع اول رئالیسم نئوکلاسیک، همچنان ساختار را برای توضیح رفتار خارجی دولت‌ها در حالت کلی کافی می‌دانست و اقدامات غیرمتناظر با الزامات سیستمی را، استثنا و ناشی از عوامل مشکل‌دار داخلی در نظر می‌گرفت. در حقیقت نسل اول بیش از آنکه یک تلاش نظری برای بازمفصل‌بندی نئورئالیسم باشد، نقش مکمل آن را ایفا می‌کند. با این حال نوع اول NCR، باب تحلیل چندسطحی را در مطالعات رئالیستی روابط بین‌الملل گشود و از این منظر باید آن را شروع‌کننده یک تحول اساسی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برشمرد. نوع دوم NCR اما مکفی نبودن عاملیت فشارهای نظام‌مند و ساختاری را پذیرفت و آن را تنها به‌عنوان نقطه شروع تحلیل دو سطحی خود در نظر گرفت. ساختار در نسل دوم NCR، یک عامل مهم و اساسی؛ اما نه منفرد و نهایی، در شکل‌گیری سیاست‌خارجی کشورها به‌شمار می‌آید. تمرکز متفکران نسل دوم رئالیسم‌نئوکلاسیک، بر ارائه یک نظریه واقع‌گرایانه و چندسطحی سیاست‌خارجی بود. یک نظریه واقع‌گرایانه چند علتی که همزمان سطوح خرد و کلان را در تبیین سیاست‌خارجی عملیاتی کند. با توجه به کثرت و تعدد متغیرهای میانجی، نحله‌های

گوناگونی از NCR بوجود آمده که هر یک عوامل خاصی را در تحلیل سیاست‌خارجی برجسته می‌کنند. گروه‌های ذی‌نفوذ اقتصادی، روابط دولت با جامعه، ایدئولولوژی حاکم، نگاه رهبران، توانایی حاکمیت در بسیج منابع، اجماع و انسجام نخبگان و ...؛ از جمله این موارد می‌باشند. در حقیقت رئالیسم‌نئوکلاسیک نسل دوم، به‌صورت مشخص، یک ترکیب گزینشی از رئالیسم کلاسیک مورگنتا و نئورئالیسم والتز بود. به‌عنوان مثال، شولر با بهره‌گیری ترکیبی از این دو نظریه، چارچوب خود را تولید نمود که در آن هم به شیوه مورگنتا دولت‌ها را به دو دسته تجدیدنظر طلب و حامی نظم موجود تقسیم‌بندی نمود و هم ملهم از والتز، جایگاه دولت‌ها در ماتریس بین‌المللی قدرت و ساختار بین‌المللی را، ملاک دسته‌بندی خود قرار داد. آخرین تلاش‌های صورت گرفته در قالب الگواره رئالیسم‌نئوکلاسیک، حول محور توجه به تأثیرپذیری متقابل انتخاب‌های دولت‌ها و محدودیت‌های زمینه‌ای ساختار بین‌المللی شکل گرفته‌اند. نسل سوم NCR با این استدلال که یک حرکت از پایین به بالا، از مجرای متغیرهای سطح واحد؛ تغییرات کلان بین‌المللی را ممکن می‌سازد و صورت‌بندی‌های مجدد توانمندی‌های سطح ساختار را میسر می‌کند؛ بر ضرورت توجه به عوامل داخلی در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل، تأکید می‌ورزد. نسل سوم NCR، نه جدای از دو نسل گذشته، بلکه به‌نوعی صورت ارتقاء یافته و غنی‌تر آن‌ها می‌باشد، چرا که نسل سوم رئالیسم‌نئوکلاسیک، درصدد تبیین و تشریح کاربردی سیاست بین‌الملل است و در این راستا، ناگزیر به استفاده از تحلیل التقاطی و میان‌رشته‌ای شده و از هسته تماماً سخت رئالیسم فاصله گرفته است. به‌عنوان مثال، کیچن با طرح مفهوم الگواره‌های سیاست، به‌خوبی از یک رویکرد التقاطی و میان‌رشته‌ای بهره برده است. با توسعه بیش از پیش نسل سوم رئالیسم نئوکلاسیک(به‌عنوان کاربردی‌ترین و توسعه‌یافته‌ترین نسل NCR)، ابزارهای تحلیلی دقیق‌تر و جامع‌تری برای مطالعه روابط بین‌الملل فراهم خواهند شد. نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل عموماً تحت سلطه دانشمندان کشورهای شمال بوده‌است و رئالیسم‌نئوکلاسیک، خصوصاً نسل سوم آن، یک بستر برای جهانی‌سازی رئالیسم، از طریق توجه به تمایزات و کثرت‌های موجود میان کشورها را فراهم می‌آورد به‌گونه‌ای که این امکان را به نظریه‌پردازان و کشورهای غیرشمالی می‌دهد که برای تشریح و تفهیم سیاست بین‌الملل و بهینه‌سازی سیاست‌خارجی خود، روابط بین‌الملل را فرمول‌بندی کنند. در انتها باید گفت که مهم‌ترین آورده‌ی NCR نوع سوم، که مکمل دو نوع قبلی است؛ توجه به این موضوع است که با توجه به شرایط نوین بین‌المللی، ریشه‌ی تغییرات بین‌المللی و کلان را، خصوصاً در جهان امروزی که قطبیت در حال رنگ‌باختن است، نه در ساختار، بلکه باید در درون کشورها جستجو نمود. در همین مورد، نباید تحلیل پدیده‌ها و مسائل سیاست و روابط بین‌الملل را؛ که به‌راستی، از

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۳، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

پیچیده‌ترین موضوعات نوع بشر می‌باشند، در یک چارچوب فکری محدود و خاص و با تعصب زیان‌آور به نظریه‌ای خاص، دنبال کنیم. به‌عنوان مثال، یکی از جنبه‌های مهمی که بایستی در تحلیل پدیده‌های گوناگون بین‌المللی به آن توجه بیشتری شود، مسئله روان‌شناسی رهبران، روان‌شناسی گروه‌های تصمیم گیرنده و جایگاه این عوامل در تفهیم، تبیین و تدوین سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل است. بدون شک NCR ، مفیدترین بستری است که در حال حاضر برای نظریه‌پردازی مفید در روابط بین‌الملل موجود است و ارزش‌مندی آن به دو دلیل است؛ اول اینکه به‌هر حال در هر دوره‌ای از زندگی انسان، این قدرت و مفاهیم مرتبط به آن مانند کنترل، حکومت، نظم و ... هستند که به‌هیچ عنوان در تحلیل روابط انسانی از جمله روابط بین‌الملل؛ نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. دوم هم اینکه برای فهم روابط، پدیده‌ها و قوانینی که حول محور قدرت و مفاهیم مرتبط با آن سامان یافته‌اند، به‌هیچ عنوان نمی‌توان با ساده‌انگاری، تقلیل گرایی و صرفه‌جویی بیش از حد نظری، مواجه شد، چرا که یقیناً متعاقب پیشرفت در سایر علوم، نیازمند توسعه نظری در سیاست و روابط بین‌الملل نیز می‌باشیم و در همین راستا، NCR بستر مناسبی قلمداد می‌شود به گونه‌ای که حتی انتقاداتی که به نحله‌های گوناگون NCR وارد می‌شود نیز، خود، یک گام به توسعه نظریه‌های روابط بین‌الملل در حالت کلی، و یک گام به پیشرفت نظریه‌های NCR در حالت خاص، کمک خواهد نمود و عاقبت، رئالیسم‌نئوکلاسیک با بهره گیری از علومی مانند روان‌شناسی، عصب‌شناسی، پزشکی و ...، به یک بستر تئوریک مفیدتر، تبدیل خواهد شد.

References

Barkin, J. (2020). Constructivist and Neoclassical Realisms. In J. Barkin (Ed.), *The Social Construction of State Power: Applying Realist Constructivism* (pp. 47-72). Bristol, UK: Bristol University Press. https://doi.org/10.56687/9781529209846-004.

Baumgartner, Frank. (2013). Ideas and Policy Change. Governance. 26. 239-258. 10.1111/gove.12007.

Brooks, Stephen G. and Wohlforth, William C (2002)., "American Primacy in Perspective", Foreign Affairs, 81(4)., 20-33.

Cerioli, L. (2024). Neoclassical Realism, Global International Relations, and the unheard echoes of Realist practices from the South. The British Journal of Politics and International Relations, 0(0). https://doi.org/10.1177/13691481241230858

Dunne, Tim & Hansen, Lene & Wight, Colin. (2013). The end of International Relations theory?. European Journal of International Relations. 19. 405-425. 10.1177/1354066113495485.

Firoozabadi, Jalal & Ashkezari, Mojtaba. (2016). Neo-classical Realism in International Relations. Asian Social Science. 12. 95. 10.5539/ass.v12n6p95.

Foulon, M. (2015). Neoclassical Realism: Challengers and Bridging Identities. *International Studies Review*, *17*(4), 635–661. http://www.jstor.org/stable/24758570.

Götz, Elias. (2021). Neoclassical Realist Theories, Intervening Variables, and Paradigmatic

Boundaries. Foreign Policy Analysis. 17. 10.1093/fpa/oraa026.
Gustav Meibauer, Linde Desmaele, Tudor Onea, Nicholas Kitchen, Michiel Foulon, Alexander Reichwein, Jennifer Sterling-Folker, Forum: Rethinking Neoclassical Realism at Theory's End, **International Studies Review**, Volume 23, Issue 1, March 2021, Pages 268–295, https://doi.org/10.1093/isr/viaa018.
Hagh Shenas, Mohammad Reza(2011), Neoclassical realism: from international politics to foreign policy. Foreign Policy Quarterly, 27(3), 659-678.
Hall, P. A. (1993). Policy Paradigms, Social Learning, and the State: The Case of Economic Policymaking in Britain. *Comparative Politics*, *25*(3), 275–296. https://doi.org/10.2307/422246.
KITCHEN N. Systemic pressures and domestic ideas: a neoclassical realist model of grand strategy formation. Review of International Studies. 2010;36(1):117-143. doi:10.1017/S0260210509990532.
Kitchen, Nicholas. (2018). Type III NCR - A Restatement.
Meibauer, G. (2023). Neorealism, neoclassical realism and the problem(s) of history. International Relations, 37(2), 348-369. https://doi.org/10.1177/00471178211033943.
Morgenthau, H. (1956a) **Politics Among Nations**. New York: Alfred A. Knopf.
Ripsman, N.M. (2009). Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy: Neoclassical realism and domestic interest groups.
Ripsman, Norrin M., Jeffrey W. Taliaferro, and Steven E. Lobell, 'Neoclassical Realist Theory and the Limits of Structural Realism', **Neoclassical Realist Theory of International Politics** (New York, 2016; online edn, Oxford Academic, 19 May 2016), https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199899234.003.0002, accessed 20 Jan. 2024.
Salimi, Hossein and Ebrahimi, Menareh (2013). "Theoretical, meta-theoretical foundations and criticism of the theory of neoclassical realism", International Relations Research Quarterly, first period, number 17, pp. 42-13.
Schweller, R. (1996) 'Neorealism's Status-Quo Bias: What Security Dilemma?'. **Security Studies**, 5, pp. 90 – 121.
Schweller, Randall L. (2004). Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing, International Security, 29 (2), 159-201.
Sears, N.A. The neoclassical realist research program: Between progressive promise and degenerative dangers. *Int Polit Rev* **5**, 21–31 (2017). https://doi.org/10.1057/s41312-017-0020-x.
Shimko, K. (1992) 'Realism, Neorealism, and American Liberalism'. **The Review of Politics**, 54, pp. 281-301.
Shojaie, Amirroham & Simbar, Reza(2023), Analysis and criticism of Fareed Zakaria's state-centered realism theory, Emphasizing its study in Iran, Foreign Relations Quarterly, 15(3), 112-134. doi: 10.22034/fr.2024.411934.1434.
Shweller, Randall L (2002)., "Missed Opportunities and Unanswered Threats: Domestic Constraints on the Balance of Power", Paper Presented at the annual Meeting of the American Political Science Association, Boston, Massachusetts.
Sil, Rudra & Katzenstein, Peter. (2010). Beyond Paradigms: Analytic Eclecticism in the Study of World Politics.
Vasileiadis, P. (2023). Reconstructing neoclassical realism: a transitive approach. *International Relations*, *0*(0). https://doi.org/10.1177/00471178231185747.
Waltz, K. (1979) **Theory of International Politics**. United States: McGraw-Hill.